



دلایل نابرابری نتیجه دعاوی مشابه در دادرسی مدنی

نادر قنبری *داود نصیران نجف آبادی* *رضا سلطانی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۱۰

چکیده

صدور آرای نابرابر از دادگاه در یک موضوع مشابه هرچند در نظام دادرسی امر نامطلوبی است ولی به جهت عوامل متعدد، اجتناب ناپذیر است. از آنجایی که نظام دادرسی به عنوان نهادی حاکمیتی در باور عمومی با نظم و عدالت توأمان است، لذا زیبنده آن نیست که بین شهروندان با صدور آرای متفاوت تبعیض قائل شود و آنها را در یک موضوع واحد با دو نتیجه متفاوت روبرو سازد. برای تضمین برابری نتیجه در موضوع های مشابه، نظام دادرسی ابزارهای متفاوتی از جمله چند مرحله ای کردن دادرسی، انتشار رویه قضایی، محدود کردن اختیارات دادرس در چهارچوب قانون و معرفی ادله اثبات دعوا و ... را بکار می گیرد. این مقاله به بررسی برابری در نتیجه دادرسی پرداخته و در جستجوی جواب این سوال که چرا دادرسی در یک موضوع واحد در دو شعبه از یک دادگاه به دو حکم متفاوت منتهی می شود، دلایل برهم خوردن این برابری را مورد مطالعه قرار داده است. از میان عوامل متعدد به بررسی چهار مورد از موثرترین آنها می پردازیم. عمده ترین دلایل نابرابری در نتیجه دادرسی های مشابه عبارتند از: عدم تعیین در قانون، فقدان امنیت تقنینی، نقش قاضی در مرحله اثبات موضوع و نقش اصحاب دعوا و وکلا در دادرسی. تامین برابری طرفین دادرسی در تجهیزات لازم، در کنار برابری قانونی و تهیه اصول تفسیر و تدوین قوانین شفاف و جامع و اصلاح و تنقیح به موقع قوانین می تواند از تشتت در احکام بکاهد و برابری در نتیجه را تامین نماید.

واژگان کلیدی: برابری در نتیجه، عدم تعیین در قانون، امنیت تقنینی.

* گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

** گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران (نویسنده مسئول)

Dawoodnassiran@yahoo.com

** گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

مقدمه

در یک نظام دادرسی مطلوب برابری تجهیزات^۱ و برابری قانونی^۲ ابزارهایی هستند که رعایت دقیق آنها منجر به منصفانه و عادلانه بودن خروجی دادرسی^۳ می‌شود. به عبارت دیگر عمده تلاش‌ها بر رعایت برابری در یک دادرسی، به خاطر نتیجه و حکمی است که آن دادرسی به آن ختم می‌شود. بالتبع در یک نظام دادرسی که دعاوی مشابه به خروجی واحدی منجر می‌شوند، مبرهن است که مقررات و ساختارهای دادرسی به صورت منظم و صحیح در جهت نیل به اجرای عدالت قرار گرفته‌اند. تحقق پیدا کردن نظم مورد انتظار از دادگستری، موجب جلب اعتماد عمومی و افزایش پذیرش احکام دادگستری از سوی اصحاب دعوا می‌شود.

برابری در نتیجه دادرسی امری مطلوب و ایده‌آل در نظام دادرسی است. اما ماهیت دادرسی به نحوی است که بروز اختلاف در نتیجه دعاوی مشابه امری اجتناب‌ناپذیر است. نظام دادرسی باید در جهت به حداقل رساندن این اختلاف تلاش کند. از آنجایی که عوامل متعددی در دادرسی ایفای نقش می‌کنند و شرکت کنندگان در دادرسی علاوه بر تفاوت‌های طبیعی از دانش و توانایی‌های فنی و حقوقی متفاوتی برخوردارند، لذا میزان تاثیرگذاری مداخله کنندگان در دادرسی می‌تواند در نتیجه دادرسی‌ها موثر باشد. عمده‌ترین عوامل اختلاف در نتیجه دعاوی مشابه عبارتند از: عدم تعیین در قانون، نقش قاضی در دادرسی، نقش وکلا و اصحاب دعوا و فقدان امنیت تقنینی.

در این قسمت از مقاله هر یک از عوامل فوق‌الاشاره و تاثیر آن در بروز اختلاف در خروجی دادرسی‌های مشابه را به صورت جداگانه بررسی می‌کنیم.

۱. عدم تعیین در قانون^۴

در هر رشته از علوم، متخصصین برای خود ابزار کار دارند. در دادرسی، ابزار کار قاضی قوانین هستند، که هر چه دقیق و منسجم باشند، قاضی را سریعتر به سرمنزل مقصود که همانا احقاق حق و اجرای عدالت است، رهنمون می‌شوند. اگر حکم موضوع مورد اختلاف در قانون به صورت صریح و روشن معین شده باشد از آنجایی که دادرسی ملزم به تبعیت از قانون است لذا جایی برای بروز اختلاف نظر و صدور احکام متعارض باقی نمی‌ماند. اما اگر دادرسی و اصحاب دعوا با عدم تعیین در قانون مواجه شوند در این صورت ناچارند هر یک به تفسیر قانون

^۱ Equipage equality

^۲ Rule equality

^۳ Outcome equality

^۴ Ambiguity in law

بپردازند. در چنین مواردی در نهایت دادرس بر اساس استنباط شخصی خویش حکم صادر می کند که ممکن است با استنباط دادرس دیگر همان دادگاه متفاوت باشد.^۱

قانونگذار ایران برای بر طرف کردن عدم تعین در قانون معاونت قوانین مجلس شورای اسلامی را موظف کرده که حداکثر یک سال بعد از اجرایی شدن هر قانون گزارشی از نحوه اجرا و موارد ابهام و اجمال، تعارض، نقص، و هر گونه ایراد اجرایی آن را به رییس مجلس، دولت، شورای عالی تنقیح و کمیسیون های ذیربط مجلس تقدیم و پیشنهاد اصلاحی لازم را برای رفع نقایص یاد شده جهت اقدامات قانونی ارائه نماید.^۲ عدم تعین در قانون ممکن است به شکل های گوناگون ظهور کند. از جمله آنها سگوت قانون یا فقدان قانون مناسب، کهنه و سستی بودن قوانین و عدم اصلاح آنها همگام با تحولات اجتماعی، عدم شفافیت و کلی بودن قانون و وجود ابهام و اجمال در قانون می باشد. در این قسمت از تحقیق به بررسی هر یک از موارد فوق می پردازیم.

۱-۱. کهنه و سستی بودن قانون:

امروزه با توجه به مقتضیات زمان، با پیشرفت علم و تغییر در نیازهای اجتماع و همزمان با پیدایش روابط حقوقی جدید بین افراد اجتماع، قانون باید به روز شده و از شکل سستی خارج شود، در غیر این صورت در تنظیم روابط بین افراد اجتماع کارایی لازم را نخواهد داشت و به جای آنکه از میزان منازعات بکاهد، باعث افزایش اختلافات خواهد شد. در حال حاضر با توجه به شرایط زمانی و مکانی، عدم توجه به اصلاح و به روزرسانی برخی قوانین کهنه و قدیمی مانند قانون تجارت و قانون ثبت باعث بروز مشکلات عدیده ای از جمله تورم پروندهها و اطاله دادرسی در نظام قضایی کشورمان شده است.

یکی از عیوب قانون این است که نمی تواند همگام با تحولات جامعه رو به جلو حرکت کند. به نظر بعضی حقوق دانان، قاعده این است که نظم ساکن قانونی پس از چندی از همگامی با جامعه (متحرک) باز می ماند. هر چند آغاز کهولت قانون به یاری عرف و رویه قضایی و دکتترین حقوقی درمان پذیر است و این داروهای تجربی و عقلی به بیمار درمانده نیروی تحرک

^۱ - حسنی، علیرضا، نقش وکلا و مشاورین حقوقی در روند تسریع دادرسی، نشریه وکالت، شماره ۱۱، ۱۳۸۱، ص ۲۷

^۲ قانون تدوین قوانین و مقررات کشور، مصوب ۱۳۸۹، ماده ۵

۳۵۶.....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال یازدهم، شماره سی و نهم، بهار ۱۳۹۷

می‌بخشد^۱. ولی به جهت تعدد و تنوع این منابع استفاده از آنها خود به اختلاف در خروجی دادرسی‌های مشابه منجر می‌شود.

با بروز اندیشه‌های حقوق بشری و رشد اخلاق عمومی جامعه، برخی اوقات قوانین موجود با اخلاق در تعارض قرار می‌گیرد. عدم پویایی قوانین با توجه به شرایط زمان و مکان، موجب می‌شود که برخی اوقات قوانین قدیمی و کهنه به بی‌نظمی در خروجی دادرسی‌ها منجر شود.

در تعارض قانون و اخلاق هرچند دادرس باید از قانون تبعیت کند ولی در صورتی که آن را مخالف با اخلاق و عدالت بیابد، وی برای اقناع وجدان خود سعی در تفسیر عادلانه و اخلاقی آن خواهد کرد. این تفسیر و استنباط دادرس ممکن است با استنباط دادرس دیگر متفاوت باشد و موجب بروز نابرابری در خروجی دادرسی‌ها را فراهم نماید.

۲-۱. وجود ابهام و اجمال در قانون:

ابهام در قانون ممکن است ناشی از اجمال و یا تعارض حکم یک موضوع در قوانین مطرح شود. چنانچه قانونگذار در تصویب قوانین به جهت عدم دقت یا فقدان تخصص و مهارت کافی نتواند همه جوانب موضوع را روشن سازد و از عبارت و الفاظ صریح در قانون نویسی استفاده نکند در این صورت دادرس ناچار به تفسیر قانون خواهد شد. صدور آرای متفاوت در یک موضوع واحد از دادگاههای مشابه، نه تنها موجب سردرگمی مردم و بی‌اعتمادی آنها به دادگستری می‌شود بلکه به اعتبار خود نظام دادرسی نیز خدشه وارد می‌کند و موجب اختلاف در خروجی دادرسی‌ها می‌شود.

اگر کسی که حق دیگری را انکار یا تضییع کرده، از وجود قانون صریح و روشن اطلاع یابد، و به کارکرد صحیح دادگستری نیز اطمینان داشته باشد در اینصورت شخص قانون شکن، به هر شکل ممکن، قبل از رجوع طرف به دادگستری، رضایتش را جلب نموده و موضوع را فیصله خواهد داد. در نقطه مقابل اگر متخلف از انجام تعهد، اطلاع یابد که قانون صریحی در مورد اختلاف وجود ندارد و یا دادگستری کارکرد صحیحی ندارد در اینصورت، به جای آنکه شخصاً در مسیر حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف گام بردارد، نفع خود را در طرح دعوا در دادگستری می‌بیند، به این امید که شاید با بهره‌گیری از اجمال و ابهام قانون مانع اجرای

^۱ - کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، چاپ ۴۲، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۳، ص ۱۲۱

عدالت شود. این امر موجب افزایش دعاوی مطروحه و تورم پرونده ها در دادگستری و در نهایت اطاله دادرسی می شود.^۱

وجود قانون صریح و روشن علاوه بر کاهش پرونده های ورودی دادگستری به بهبود کارایی آن و بهداشت حقوقی جامعه نیز کمک می کند و به نوعی جنبه بازدارندگی دارد. در صورتی که در مقررات جاری حکم موضوعی به صورت واضح و صریح مشخص نشده باشد این امر موجب برداشت های و تفسیرهای متفاوت از قانون خواهد بود. به عنوان نمونه در خصوص ماده ۲۶۵ قانون مدنی که اشعار می دارد «هر کس مالی به دیگری بدهد ظاهر در عدم تبرع است، بنابراین اگر کسی چیزی به دیگری بدهد بدون آنکه مقروض آن چیز باشد می تواند استرداد کند» دو برداشت و تفسیر متفاوت از طرف حقوق دانان مطرح شده که برخی عقیده دارند: اصل عدم تبرع است و دهنده مال می تواند مسترد کند و اثبات وجود دین برعهده مدعی وجود آن یعنی داین می باشد به خاطر اینکه دین یک امر وجودی است و اصل بر عدم است و مدعی امر وجودی باید آن را ثابت کند.^۲ در مقابل برخی دیگر از حقوق دانان این ماده را کاملاً برعکس نظر اول تفسیر می کنند که: در این مورد هر کس مالی به دیگری می دهد ظاهر این است که دین خود را ادا می کند و چنانچه درخواست استرداد مال داده شده را بکند باید عدم دین را ثابت کند و در این مورد اقدام دهنده ظهور در وجود دین دارد و اصل عدم دین جاری نمی شود.^۳ مدعی خلاف ظاهر باید آن را ثابت کند. بنابراین پذیرش هر کدام از این تفسیرها در دادرسی می تواند نتیجه متفاوتی را داشته باشد و این عدم تعیین^۴ موجب ناهمگونی در آرای صادره از دادگاه ها گردد.

برابری در خروجی دادرسی دارای اهمیت بسزایی است و همیشه یکی از آمال نظام های دادرسی می باشد. این موضوع موجب ایجاد یکپارچگی حقوقی شده و کارکرد صحیح دادرسی را نمایان می سازد. قانونگذار برای یکسان کردن استنباط های متفاوت دادگاهها از قانون مبهم، ابزاری را در اختیار نظام دادرسی قرار داده است تا در موارد بروز اختلاف تفسیری به ایجاد وحدت رویه بپردازد. بدین منظور ماده ۴۷۱ ق.ا.د.ک. مقرر کرده که: «هرگاه از شعب مختلف دیوان عالی کشور یا دادگاه ها نسبت به موارد مشابه اعم از حقوقی، کیفری و امور حسبی با استنباط متفاوت از قوانین، آرای مختلفی صادر شود، رییس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور به هر طریق که آگاه شوند، مکلفند نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور را به منظور

^۱ - افشارنیا، طیب، مبین، حجت، اطاله دادرسی و توسعه قضایی، انتشارات خرسندی، ۱۳۸۹، ص ۴۴

^۲ - شهیدی، مهدی، سقوط تعهدات، انتشارات مجد، ۱۳۸۱، ص ۲۴

^۳ - کاتوزیان، ناصر، قانون مدنی در نظم کنونی، نشر میزان، ۱۳۸۴، ص ۲۳۸

۳۵۸.....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال یازدهم، شماره سی و نهم، بهار ۱۳۹۷

ایجاد وحدت رویه درخواست کنند. رای اکثریت در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها و سایر مراجع، اعم از قضائی و غیر آن لازم‌الاتباع است.... جای تعجب انجامست که در مواقعی دیوان عالی کشور هم در مقام ایجاد وحدت رویه به تفسیر جامع و مانع از قانون مبهم نمیردازد و بدون بیان مبانی استدلال و تشریح ابزارهای استنباط خویش، صرفاً به تائید یکی از ارای متفاوت و اعلام ترجیح تفسیر بکار رفته در آن می پردازد.

صدور رای وحدت رویه مبهم و غیر مستدل باعث عدم اقناع منطقی قضات و مراجعین به دادگستری شده و اغلب موجب ایجاد ابهام‌های جدید و بروز اختلاف در خروجی دادرسی‌ها می شود. به عنوان نمونه می توان به ابهام موجود در استنباط دادگاهها از مصادیق غرامات مندرج در ماده ۳۹۱ قانون مدنی و متعاقب آن ابهام ناشی از رای وحدت رویه شماره ۷۳۳ دیوان عالی کشور اشاره کرد.

دادگاهها در خصوص اینکه غراماتی که فروشنده مبیع مستحق للغير باید از عهده آن برآید شامل چه هزینه‌های است با هم اختلاف نظر داشتند. برخی غرامات را صرفاً شامل هزینه‌های انجام معامله مثل حق دلالتی و مخارج صرف شده برای مبیع می دانستند و برخی دیگر از دادگاهها عقیده داشتند که غرامات، علاوه بر موارد فوق کاهش ارزش ثمن پرداخت شده در بیع فاسد را نیز شامل می شود.

این اختلاف در استنباط ز اجمال ماده ۳۹۱ قانون مدنی موجب صدور احکام متفاوت از دو شعبه دادگاه تجدیدنظر شد. هیات عمومی دیوان عالی کشور در مقام رفع تعارض احکام پیش آمده رای وحدت رویه شماره ۷۳۳ مورخ ۱۳۹۳/۷/۱۵ را صادر و مقرر داشت که غرامات در بیع فاسد شامل هزینه‌های انجام معامله و ارزش کاهش یافته ثمن پرداخت شده می باشد.^۱ هرچند این رای اجمال موجود در خصوص مصادیق غرامات را بر طرف کرد ولی ابهام جدیدی در خصوص نحوه محاسبه ارزش کاهش یافته ثمن ایجاد کرد که در حال حاضر موجب صدور ارای متفاوت از دادگاههای مختلف شده است.

بعضی از دادگاهها با جلب نظر کارشناس به تعیین بهای روز مبیع پرداخته و ارزش فعلی ثمن را معادل ارزش فعلی مبیع تلقی و حکم به پرداخت آن به عنوان غرامات می دهند.^۲ در توجیح این نظر می توان استدلال کرد که چون ارزش ثمن و قدرت خرید آن در روز معامله معادل مبیع مسحق للغير بوده است و مشتری ثمن را صرف معامله کرده است. بنابراین باید ارزش

^۱ - روزنامه رسمی، سال هفتاد، شماره ۲۰۳۲۷، مورخ چهارشنبه ۲۶ آذر ۱۳۹۳

^۲ - دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۸۷۱۶۴۰۹۷۱ مورخ ۱۳۹۳/۱۱/۱۸ شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان کردستان

فعلی ثمن را معادل ارزش مبیع ارزیابی و تعیین کرد. این روش عادلانه بوده و به بهترین نحو خسارت مشتری را جبران و انگیزه بایع بر معامله فاسد را از بین می برد.

بعضی دیگر از دادگاهها بر مبنای پرداخت اصل ثمن و خسارت تاخیر تادیه از تاریخ مطالبه یا طرح دعوا حکم صادر می کنند.^۱ نظریه مشورتی شماره ۷/۹۴/۵۸۸ مورخ ۱۳۹۴/۳/۵ اداره حقوقی قوه قضائیه نیز این نظر را تایید می نماید.^۲ برخی دیگر از دادگاهها بر مبنای پرداخت اصل ثمن به انضمام کاهش ارزش ثمن بر اساس نرخ تورم اعلامی بانک مرکزی از تاریخ معامله تا زمان پرداخت حکم صادر می کنند.^۳

۳-۱. فقدان قانون مناسب:

نبود قانون مناسب برای نظارت دقیق بر دعاوی طرح شده و فقدان قانون در خصوص سوءاستفاده از دادخواهی در کشور باعث شده اشخاص مانعی برای طرح مجدد دعاوی مختومه و دعاوی واهی در پیش پای خود نبینند و برای طرح دعوا به دادگستری قدم بگذارند. امروزه در نظامهای حقوقی دنیا سوء استفاده از دادخواهی ممنوع است و با افراد متخلف برخورد قاطع صورت می پذیرد. به عنوان مثال در حقوق فرانسه کسی که به ناحق از دیگری شکایت کرده، علاوه بر جبران خسارت طرف، به ۱۰۰ هزار فرانک جزای نقدی نیز محکوم می شود.^۴ در حقوق مصر نیز، علی‌الاصول، شخص ذی‌نفع برای اقامه دعوا باید نفع شخصی، مستقیم و موجود داشته باشد، وگرنه مستنداً به ماده ۳ قانون آیین دادرسی، «در صورتی که معلوم شود خواهان در دادخواهی از حق خود سوء استفاده کرده است، دادگاه می‌تواند هنگام حکم به عدم قبول دعوا به علت منتفی بودن شرط نفع، در خصوص خسارت ناشی از دادرسی حداکثر تا پانصد جنیه به ضرر مدعی حکم صادر نماید.»

در حقوق ایران در اصل ۱۶۷ قانون اساسی حکم سکوت قوانین مشخص شده است: «قاضی مکلف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع کند.» در ماده ۳

^۱ - دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۸۰۰۱۰۸۰۰۶۱۴ مورخ ۱۳۹۴/۶/۱۵ شعبه ۱۰۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران

^۲ - روزنامه رسمی، سال هفتاد و دو، شماره ۲۰۶۶۸، مورخ سه شنبه ۲۷ بهمن ۱۳۹۴

^۳ - دادنامه ۹۶۰۹۹۷۰۰۱۰۸۰۰۳۷۹ مورخ ۱۳۹۶/۳/۱۷ شعبه ۱۰۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران

^۴ - پرو، روز، نهادهای قضایی فرانسه، ترجمه شهرام ابراهیمی، عباس تدین و غلامحسین کوشکی،

۳۶۰.....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال یازدهم، شماره سی و نهم، بهار ۱۳۹۷

قانون آیین دادرسی مدنی نیز قانون‌گذار ظاهراً قصد داشته حکم وضعیت فوق را تعیین نماید و تکلیف دادگاه را در مواجهه با عدم تعیین قانون مشخص کند. لذا مقرر کرده «قضات دادگاه‌ها موظفند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر کرده یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه نباشد، باید با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرع نباشد حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند. ...»

در صورتی که مقررات قانونی در خصوص موضوعی ساکت باشند یا قانونگذار حکمی در این خصوص وضع نکرده باشد در این صورت دادگاه‌ها با توسل به منابع نظام حقوقی حاکم و اصول حقوقی مشترک پذیرفته شده جهانی و روح قوانین حاکم نسبت به تعیین حکم موضوع اقدام می‌نمایند ولی با این وجود در منابع مورد رجوع در اصل ۱۶۷ ق.ا. و ماده ۳ ق.ا.د.م. هم از جمله فقه از آنجایی که نظر واحد و بلامنازعی وجود ندارد و قضات در مقام صدور رای برداشت شخصی خود را از این منابع اعمال می‌کنند لذا بیشتر به تشتت آرا منجر شود.

بنابراین قانون‌گذار همان طوری که وضع قوانین را در صلاحیت مجلس و از منبع واحد می‌داند و دادگاه‌ها را مکلف به تبعیت از آن می‌کند از عمل به مقررات مغایر با آن منع و انسجام در عمل را نیز بر مجریان تکلیف می‌نماید تا انسجام در دادرسی را حفظ و از تشتت خروجی جلوگیری به عمل آورد.

۱-۴. فقدان انسجام در قوانین:

برای جلوگیری از اختلاف در خروجی دادرسی‌ها در موضوعات مشابه باید قانون‌گذار بیشتر به انسجام^۱ قوانین توجه داشته باشد. به عبارت دیگر باید به جای وضع قوانین اختصاری و کوتاه قابل تفسیر به صورت صریح در موضوعات مبتلابه قانون‌گذاری کند و در موارد ابهام، سریعاً نظر تفسیری صادر و رویه واحدی در موارد مورد اختلاف ایجاد نماید. انسجام در قوانین علاوه بر اینکه باید در مرحله قانون‌گذاری وجود داشته باشد، باید در مرحله اجرا نیز موجود باشد و مجریان با اطلاع از روح و فلسفه وضع قوانین آن را در موضع خود تفسیر و به صورت برابر بکار گیرند.

در قانون اساسی در اصل ۱۷۰ مقرر شده «قضات دادگاه‌ها مکلفند از اجرای تصویب نامه‌ها و آیین‌نامه‌های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی و یا خارج از حدود اختیارات قوه

¹- Integrity

مجریه است خودداری کنند...» در تبصره ماده ۳ق. ا. د. م. هم تصریح شده چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بدانند پرونده به شعبه دیگری برای رسیدگی ارجاع خواهد شد.» و در ماده ۴ همان قانون مقرر شده « دادگاهها مکلفند در مورد هر دعوا به طور خاص تعیین تکلیف نمایند و نباید به صورت عام و کلی حکم صادر کنند.»

به طور نمونه عدم انسجام بین قانون ثبت و قانون مدنی در خصوص معامله اموال غیر منقول سالها موجب سردرگمی قضات و مراجعین به دادگستری شده است. قانون مدنی در مواد ۳۳۹ و ۳۶۲ صرف ایجاب و قبول را برای انتقال مالکیت مال غیر منقول کافی می داند. در مقابل براساس بند ۱ ماده ۴۷ قانون ثبت اسناد و املاک، ثبت رسمی کلیه عقود و معاملات راجع به عین یا منافع مال غیر منقول اجباری است و ماده ۴۸ قانون مذکور ضمانت اجرای عدم رعایت آن را عدم پذیرش اسناد عادی در ادارات دولتی و محاکم قرار داده است. با وجود اینکه قانون ثبت نسبت قانون مدنی خاص بوده و صرفا مربوط به اموال غیر منقول می شود لذا عده ای نظر بر تخصیص خوردن قانون مدنی دارند و برخی هم آن دو را در تعارض با هم می دانند.

دیوان عالی کشور در رای وحدت رویه ۶۷۲ مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۱ خلع ید از اموال غیر منقول را فرع بر اثبات مالکیت دانسته و طرح دعوی خلع ید از زمین قبل از احراز و اثبات مالکیت را غیر به استناد مواد ۴۶، ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت، قابل استماع دانسته است. شورای نگهبان در نظریه مورخه چهارم آبان ۱۳۹۵، اطلاق ماده ۲۲ و ۴۸ قانون ثبت را در بی اعتبار دانستن اسناد عادی غیر رسمی که قرائن و ادله قانونی یا شرعی معتبر بر صحت مفاد آنها باشد را مغایر شرع دانسته است.^۱ قانون احکام دائمی برنامه های توسعه کشور مصوب ۱۳۹۵/۱۱/۱۰ در ماده ۶۲^۲ مقرر داشته که کلیه معاملات املاک غیر منقول باید به طور رسمی در دفاتر اسناد رسمی تنظیم شود و اسناد عادی در مقابل اشخاص ثالث غیر قابل استناد است مگر اسنادی که به تشخیص دادگاه دارای اعتبار شرعی است. این ماده نظریه شورای محترم نگهبان را بازگویی کرده و بدون اینکه حکم جدیدی را بیان کند همچنان بر اختلاف برداشت موجود استمرار بخشیده است.

به عنوان مثال در خصوص اعسار از هزینه دادرسی با وجود مقرراتی در قانون آئین دادرسی مدنی، قوانین متعدد دیگری وجود دارد که برخی از نهادها و اشخاص را از هزینه های دادرسی معاف کرده است. این در حالی است که قانونگذار می توانست همه قوانین مربوط به دادرسی

^۱ - به نقل از سایت شورای نگهبان به آدرس: www.nazarat.shora-rc.ir

^۲ - روزنامه رسمی، سال هفتاد و سه، شماره ۲۰۹۹۴، مورخ یکشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۹۶، ویژه نامه شماره

۳۶۲.....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال یازدهم، شماره سی و نهم، بهار ۱۳۹۷

مدنی را باهم تجمیع و یک قانون آئین دادرسی در امور مدنی تدوین می نمود تا از انسجام بیشتر برخوردار شود.

این همه عدم انسجام قانونی در حالی است که با کمال تعجب، «براساس بررسی‌های انجام شده ۳۴/۴ درصد پرونده‌های موجود در دادگاه‌های تجدید نظر استان تهران ریشه در اجرای قانون ثبت دارد.^۱ تفسیر غیرشرعی بودن قانون ثبت و رجوع به قانون مدنی در خصوص عقد بیع که سازگار با مقتضیات امروز جامعه نیست موجب شده که مشکلات عدیده‌ای در این خصوص به وجود آید و اختلاف در خروجی دادرسی‌ها ایجاد شود.

۲. فقدان امنیت تقنینی

علمی نبودن قوانین و ناکارآمدی آنها به جهت عدم تخصص و اشراف قانون‌گذاران، نگرارش ناصحیح و غیراصولی قانون، تعارض در قانون، تعدد قانون در موضوع واحد و تورم قانون و عدم تنقیح قوانین معتبر و منسوخ و تعدد مراجع قانونگذاری باعث می‌شود که مراجع دادرسی در خروجی خویش و تعیین تکلیف دعاوی تحت رسیدگی برای تعیین حکم قانون دچار مشکل شده و دادگاه‌های مشابه، احکام متفاوتی در موضوع واحد صادر کنند.

غرض از امنیت حقوقی، تمرکز در امنیت تقنینی می‌باشد چه اینکه امنیت تقنینی باعث ایجاد توسعه پایدار در جامعه شده و به عنوان یک اصل مبنایی، موجبات توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را در سایه توسعه تقنینی به همراه خواهد داشت. اگر امنیت تقنینی وجود نداشته باشد، نه تنها جامعه به سمت پس رفتگی خواهد رفت بلکه عدم وجود امنیت تقنینی به نوبه خود باعث عدم وجود مقدمات امنیت قضایی خواهد شد و در کنار ایجاد بی‌نظمی و بی‌اعتمادی، دستگاه قضایی ناسالم و بی‌اعتباری را رقم خواهد زد.

از جمله عواملی که باعث فساد تقنینی می‌شود، می‌توان به تورم قوانین موضوعه، ریای قانونی، قوانین متروک، تعدد مرجع قانونگذاری و غیره اشاره کرد. ذیلاً در خصوص هر کدام از این عوامل توضیح مختصری ارائه می‌شود:

^۱ - روزنامه ماوی، شماره ۵۳۸، سال ۶، مورخ ۸۵/۳/۲۹ گزارش رییس سازمان ثبت اسناد و املاک کشور

۲-۲. عدم تنقیح قوانین یا تورم قوانین:

تورم قوانین به قوانینی اطلاق می‌شود که به علت تمرکز و حجم انبوه قوانین در یک موضوع خاص، تعیین تکلیف قانونی به دلیل مشخص نبودن قانون ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید و غیره موجب سردرگمی در یافتن قانون مربوطه، می‌گردد و امنیت تقنینی را از بین می‌برد. وجود قوانین متعدد در موضوعات واحد که ممکن است ناسخ و منسوخ همدیگر باشند یا نسبت به هم عام و خاص باشند ضرورت تنقیح قوانین^۱ و پیراستن مقررات لازم الاجرا را از قوانین بی اعتبار ایجاب می‌کند.^۲ به عنوان مثال در خصوص اختیارات دادستان کل کشور و یا سن رشد مالی در اشخاص به اندازه ای قوانین متعددی وجود دارد که امکان شناسایی قانون معتبر را با مشکل مواجه می‌کند.

۲-۲. ناسازگاری قانون:

عدم تطابق قانون با تحولات جامعه زمانی است که یا قانون‌گذار تعمداً برخلاف جریان فرهنگ عمومی و حقوقی و برخلاف منطبق حقوقی یا با تکیه بر تعصب حقوقی و عدم لحاظ (رکن زمانی) قانون‌گذاری و یا به دلیل عدم احاطه کافی بر فنون قانون‌نویسی و اصول تنظیم و نگارش قوانین، اقدام به جعل مقررات و قوانین نامناسب می‌نماید. مصادیق چنین رویکردی در قوانین ایران کم نیست، از نمونه‌های آن می‌توان به قطعی اعلام کردن آرای دادگاهها در امور مدنی طی ماده ۳۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی اشاره کرد در حالی که عمده احکام صادره طی مواد ۳۳۱ و ۳۳۲ قانون مذکور قابل تجدیدنظر است. به عبارت دیگر دایره شمول مثنی عام تر از اصل است.

۲-۳. ناکارآمدی قوانین:

به قوانین غیر مؤثر، بی‌کیفیت و متروک اطلاق می‌شود که یا به علت عدم نیازشناسی مقنن، اقدام به تصویب قانون می‌شود که در تقابل با روند عرفی و فرهنگی جامعه است و تبعیت از آن با اکراه همراه است. و یا با وجود تغییر اخلاق عمومی و دگرگونی عرفی، قانون مناسبی جایگزین نمی‌شود تا همکام با تحولات جامعه باشد و موجب روی‌گردانی مردم در تبعیت از قانون شده و قانون‌گریزی به رسمی معمول و به یک ارزش تبدیل می‌شود. بنابراین قوانین ناکارآمد مطابق زمان نبوده و یا با وجود نیازشناسی در تصویب قانون به علت «بی‌قانونی» (خلاً

1 - Codification

۲ قانون تدوین قوانین و مقررات کشور، مصوب ۱۳۸۹، ماده ۱

۳۶۴.....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال یازدهم، شماره سی و نهم، بهار ۱۳۹۷

قانون) و یا چند قانونی، باعث بی‌اعتمادی عمومی به قانون و سیستم قضایی می‌شود. به عنوان مثال ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی و دو تبصره آن سن رشد را در مردان و زنان به ترتیب ۱۵ و ۹ سال اعلام کرده است. صرف نظر از ایرادات وارده بر آن به نظر می‌رسد قانون مذکور چندان با شرایط فعلی جامعه منطبق نیست و در اوضاع و احوال امروزی دختر ۹ ساله یا پسر ۱۵ ساله توانایی اداره امور شخصی خود و یا تصمیم‌گیری در خصوص اموری چون ازدواج یا طلاق را ندارند.

امروزه یکی از حقوق شهروندی برخورداری از، قوانین استاندارد در راستای تأمین امنیت حقوقی است. امنیت تقنینی با تصویب قوانین جامع به جای قوانین پراکنده و وجود مبانی واحد در اصول زیربنایی قوانین مصوب و توجه به سوابق فرهنگی و تاریخی جامعه در کنار توجه به حقوق تطبیقی و تحولات روز جامعه در قانونگذاری قابل دستیابی است. البته تعیین ضمانت اجرای موثر و بازدارنده برای نقض قوانین یا تقلب نسبت به قوانین از عوامل مهم دیگری است که می‌تواند به امنیت حقوقی یاری رساند.

فقدان امنیت تقنینی موجب عقب‌ماندگی حقوقی و عدم توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه خواهد شد. بنابراین حق شهروندان، دسترسی به قوانین سالم، سازنده و قاطع است تا در پرتو آن به پیش‌بینی رفتارها، سرمایه‌گذاری معنوی - مادی در جامعه و برنامه‌ریزی تعریف‌شده در امورات خود، که اعم از امور خانوادگی، مدنی، تجاری، قراردادی و غیره هست، پردازند و متعاقب آن از امنیت قضایی و برخورداری از سیستم قضایی سالم با محوریت قوانینی استاندارد و بی‌شائبه بهره ببرند.

۳. نقش قاضی در مرحله اثبات موضوع

چنانچه یک نظام دادرسی هدف خود را کشف واقع و اجرای عدالت قرار دهد در این صورت قاضی از نقش یک داور بی‌طرف و ناظر در روند دادرسی به یک مقام تحقیق‌کننده و کاشف تبدیل می‌شود^۱ که حتی بدون درخواست طرفین دعوا می‌تواند اقداماتی از جمله کارشناسی، تحقیق محلی، صدور قرار استماع شهادت شهود، رسیدگی به صحت و اصالت اسناد طرفین و غیره را انجام دهد. در این شیوه از دادرسی رعایت برابری سلاح‌ها در دادرسی چندان جدی گرفته نمی‌شود و دادگاه برای کشف واقع از اختیارات لازم برخوردار است. از انجایی که اقدام دادرس در تحقیق و کشف واقع ممکن است به تحصیل دلیل به نفع احدی از متداعیین

^۱ - م ۱۹۹ ق.ا.د.م «در کلیه امور حقوقی، دادگاه‌ها علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هر گونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد.»

باشد منجر شود لذا ظن خروج از بی طرفی در طرف مقابل بیشتر تقویت می شود. در حالی که برابری در دادرسی ایجاب می کند که دادگاه از تحصیل دلیل برای احدی از طرفین ممنوع باشد. در این نوع دادرسی بسته به اینکه دادرس دادگاه تا چه حد وقت و حوصله برای تحقیق داشته باشد و به چه میزان از اختیارات خود استفاده کند، نتیجه متفاوت خواهد بود. ممکن است در یک موضوع مشابه یک دادگاه با تحقیقات مبسوط به دلایلی دست یابد که حتی خود متداعیین هم به آن استناد نکرده‌اند و براساس آنها رأی صادر کند و در همان موضوع دادگاه دیگر به جهت تراکم کار یا خصوصیات شخصی دادرس، تحقیقات را به صورتی محدود و مضیق در حدود بی طرفی و با رعایت اجتناب از تحصیل دلیل برای طرفین انجام داده و مستند به ادله طرفین رأی صادر کند که شاید جنبه کاشفیت از واقع را نداشته باشد و متفاوت با رأی داگاه اول باشد.

در قرن بیستم و با توسعه افکار عدالت خواهانه و تحول در حقوق، مفهوم اثبات قضایی نیز معقول گشته و به مفهوم فلسفی آن که متضمن صفت قانع کنندگی و کشف حق است نزدیکتر شده است. از آثار این تحول افزایش اختیارات دادرسان مدنی در دادرسی از یک داور صرف و نظاره گر به دادگری فعال بود. این امر از طریق پیش بینی دلایل تحقیقی که جهت نزدیک کردن «حقیقت قضایی»^۱ با «حقیقت واقعی» است پیش بینی شده است. حضور شخصی اصحاب دعاوی مدنی و احضار و مورد سؤال قرار گرفتن اصحاب دعاوی مدنی توسط دادگاه در مواردی که دادگاه ضروری می داند در همین راستا بوده است.

خصوصیات شخصی و اخلاقی و فنی قضات دادگاهها در این نوع دادرسی در خروجی آن تأثیرگذار بوده و موجب اختلاف آرای در یک امر واحد می شود و یک موضوع ممکن است در دو دادگاه نتیجه متفاوتی داشته باشند چون نظام دادرسی و طرفین با اتکا به این خصیصه نظام دادرسی از برابری در تجهیزات و دفاع غافل می مانند و بار اصلی اثبات ادعا و دادرسی به جای اینکه برعهده طرفین باشد از دادگاه مورد انتظار است.

این امر موجب ازدحام کاری و اتلاف وقت و انرژی دادگاهها می شود. از طرف دیگر در رسیدگی پژوهشی به این آرا امکان اصلاح اشتباهات دادگاه بدوی و یا نظارت دقیق تر فراهم نمی باشد چون طرفین نمی توانند ادعا کنند که دادگاه از حق خود در تحقیق و کشف واقع استفاده نکرده یا استفاده بیش از حد کرده است. چون اولاً: میزان و حد متعارف تحقیقات یک

^۱ - احمد السنهوری، عبدالرزاق، الوسیط فی شرح قانون المدنی الجدید، الاثبات، ج ۲، بیروت، نشر دارالاحیاء، التراث العربی، ۱۹۵۲، ص ۲۹.

امر متریک نیست و می‌تواند تفاسیر مختلفی داشته باشد. ثانیاً: انجام تحقیقات به همان اندازه که می‌تواند برای یکی مفید باشد برای طرف مقابل می‌تواند به عنوان دلیل خروج از بی‌طرفی مستمسک اعتراض به رأی باشد.

در مقابل ممکن است هدف یک نظام دادرسی رسیدگی برابر و منصفانه با رعایت عزتمندی طرفین دعوا باشد، حتی اگر احراز واقع نشود. در این صورت برابری آیینی مطرح می‌شود و تلاش خواهد شد که طرفین برای دادرسی به صورت برابر تجهیز شوند و مقررات برابر در دادرسی برای طرفین اعمال گردد و اثبات موضوع اختلاف به عهده متداعیین گذاشته شود در چنین نظام دادرسی قاضی صرفاً به عنوان یک داور بی‌طرف به بحث‌های مطرح شده بین طرفین در دادگاه نظاره می‌کند و در نهایت آنچه را براساس ادله و دلایل موجود مورد استناد، صحیح تشخیص می‌دهد را مورد حکم قرار دهد. در چنین شرایطی اساس و ریشه حکم از ادعاها و دفاعیات طرفین که در دادرسی مطرح شده بدست می‌آید.

در چنین نظام دادرسی حتی اگر قاضی علم به واقع داشته باشد ولی دلایل ارائه شده برخلاف واقع را اثبات و تأیید نماید، باید مستند به دلیل حکم صادرکنند و نمی‌تواند در جهت تأیید علم خود راساً به تحقیق پردازد. در این نوع دادرسی آنچه مهم است اینکه طرفین دعوا امکانات و فرصت اثبات حق و ادعای خود را به صورت برابر داشته باشند به نحوی که هیچ یک در موقعیت نامناسبتری نسبت به دیگری قرار نگیرد. این نوع برابری به عدالت آیینی معروف است. به عبارت دیگر در این نوع نظام دادرسی این اعتقاد وجود دارد که اگر آیین دادرسی منصفانه داشته باشیم حتماً نتیجه منصفانه در پی خواهد داشت. یعنی اگر شرایط رسیدگی منصفانه و عادلانه باشد نتیجه آن منصفانه و عادلانه خواهد بود. به همین جهت برابری در دادرسی به عنوان یک اصل محترم شمرده می‌شود. باز هم در چنین نظام دادرسی به جهت تفاوت های طبیعی و فنی طرفین دادرسی نابرابری در خروجی اجتناب ناپذیر است.

صدور حکم براساس علم قاضی یکی دیگر از مواردی است که موجب نابرابری در خروجی دادگاه‌ها در موضوع واحد می‌شود. در امر حقوقی قاضی نمی‌تواند براساس علم خود رأی صادر کند و باید بر استناد دلایل و مدارک موجود حکم صادر کند ولی در امور کیفری قانون‌گذار این اجازه را به وی داده است. پرونده‌ها در محاکم براساس دلایل و مدارک رسیدگی و درباره آنها نظر داده می‌شود. در اکثر پرونده‌ها به خصوص در جرایم منافی عفت مانند لواط، تجاوزها و پرونده‌های این‌چنینی که جرم در خفا انجام می‌شود و شاهد عینی یا دلایل هم وجود ندارد، ممکن است متهم منکر جرم شود در چنین پرونده‌هایی اکثر قضات با استناد به علم خود نظر می‌دهند. در چنین شرایطی ممکن است یک قاضی در دادگاه کیفری استان بنا به

دلایلی به این علم برسد که متهم گناهکار است ولی در رسیدگی پژوهشی در مرجع بالاتر دلایلی که قاضی دادگاه کیفری به آن استناد کرده، علم آور تشخیص داده نشود و قاضی دیگر دلایل را برای رسیدن به علم کافی نداند. همچنین ممکن است استدلال شود که قضات قبلی از روی اصول متعارفی به علم نرسیده‌اند و بدین جهت حکم نقض گردد. در چنین شرایطی خروجی دادگاهها در موضوع واحد متفاوت خواهد بود.

مشارکت قوه قضاییه در تحقق اهداف برابری در خروجی زمانی مؤثر واقع خواهد شد که منجر به اتخاذ یک رویه واحد نسبت به قوانین و استفاده از آن در آرای قضایی گردد. تحقق این امر مسلماً در گرو تامین برابری تجهیزات و برابری قانونی طرفین دعوا در کنار آموزش های صحیح به قضات ایجاد بانک سوابق احکام دادگاهها خواهد بود.

البته اغلب دل نگرانی قاضی برای اجرای عدالت و جبران نقصها و عدم تعیین موجود در متون حقوقی، که افراد متجاوز به حقوق دیگران، با سوء استفاده از آن قصد صادره نتیجه دادرسی به نفع خود را دارند، وی را از مسیر قانونی و بی طرفی دور می کند و او بدین ترتیب نقشی را برای خود قائل می شود که متعلق به او نیست. مضافاً اینکه سلیقه قضات و نحوه نگرش آنها به قوانین و مقررات (به خصوص قوانین مجمل) نیز آنها را در مواردی از پیام و مقصود قانون گذار کاملاً دور ساخته و به سمت اتخاذ تصمیمات نابرابر سوق می دهد.

قوانین و مقررات موضوعه نیز در اکثر موارد به گونه ای تدوین یافته اند که خالی از ابهام و اجمال نبوده اند. بنابراین تطبیق قانون با مصداق، لزوم تفسیر از جانب قضات دادگاهها را ایجاد می نمایند. وجود رویه های قضایی مختلف در خصوص یک موضوع واحد و ازدیاد صدور آرای وحدت رویه قضایی از جانب هیات عمومی دیوان عالی کشور در طی چند سال اخیر را می توان مهمترین دلیل بر اثبات این ادعا دانست که همگی آنها از عدم شفافیت قانون نشات می گیرد.

تحقق اهداف مورد نظر قوه قضاییه در کاهش تعداد مراجعین به دادگستری و ورودی پرونده ها در جامعه و حل و فصل سریع دعاوی و مهمتر از آن پیشگیری از تخلف از تعهد مستلزم تنقیح قوانین در جهت حذف تورم متون و مواد قانونی و رفع ابهام و اجمال موجود در برخی قوانین می باشد. امری که تحقق آن در سایه مشارکت قوای مقننه و قضاییه با استفاده بهینه از تجربیات حاصله و منابع موجود و ثروت حقوقی این کشور دور از ذهن به نظر نمی رسد.

۴. نقش وکلا و اصحاب دعوا

در یک دادرسی بازیگران و صحنه‌گردانان اصلی آن متداعیین هستند. آنها نه تنها جریان دادرسی را شروع می‌کنند بلکه می‌توانند در هر زمانی آن را خاتمه داده و یا به درخواست‌های خود مسیر آن را تغییر دهند. در یک دادرسی عمده بار اثبات و رد ادعاها بر عهده طرفین و وکلای آنها می‌باشد. و عملکرد و مهارت آنها در گردآوری و ارائه به موقع ادله خود در کنار دانش حقوقی شان می‌تواند تأثیر بسزایی در موفقیت آنها در دعوا داشته باشد به همین خاطر عمده قوانین و مقررات شکلی دادرسی متوجه طرفین دعوا بوده و مربوط به حقوق و تکالیف آنها می‌باشد. تعهد حفظ و رعایت عدالت^۱ علاوه بر طرفین دادرسی بر قاضی نیز بار می‌شود. ماده ۱۰ قانون مدنی فرانسه مقرر داشته: «همه ملزم هستند برای کشف حقیقت به دادگستری مساعدت کنند. شخصی که بدون علت موجه از انجام این گونه تعهد شانه خالی می‌کند در حالی که قانوناً ملتزم به آن می‌باشد، در صورت نیاز ممکن است بدون پرداخت ضرر و زیان، با جریمه تأخیر یا جریمه مدنی مجبور به اجرای آن تعهد شود^۲». متأسفانه جای چنین مقرره‌ای در قانون آیین دادرسی مدنی ایران خالی است.

اینکه طرفین باید با یکدیگر و با دادگاه برای اجرای عدالت همکاری کنند در بند ۳ ماده یک قواعد آیین دادرسی مدنی جدید انگلستان نیز پیش‌بینی شده است: «طرفین ملزم هستند به دادگاه در پیشبرد اهداف تعیین‌کننده دادرسی کمک کنند». اهدافی که به دادگاه کمک می‌کند با اجرای دسته‌ای از معیارها، به دعوا رسیدگی عادلانه نماید. این معیارها عبارتند از: تضمین موقعیت برابر طرفین، صرفه‌جویی در هزینه‌ها، انجام کارهایی که با دسته‌ای از امور همچون میزان خواسته پولی و اهمیت و پیچیدگی پرونده و همچنین موقعیت مالی طرفین متناسب باشد، تضمین رسیدگی سریع و منصفانه به دعوا و سرانجام اختصاص سهمی از منابع و امکانات دادگاه به هر پرونده با در نظر داشتن نیازی که پرونده‌های دیگر به این منابع و امکانات دارند^۳.

از آنجایی که هیچ کس به اندازه اصحاب دعوا برای اثبات آن و یا دفاع در مقابل آن شایسته تر نیست لذا قانونگذار وی را رکن اصلی دادرسی دانسته و تلاش کرده حقوق وی را برای اطلاع از دعوا و دفاع تضمین نماید. در یک تقابل که بین خواهان و خوانده صورت می‌گیرد حتی اگر طرفین ابزارها و امکانات برابری در اختیار داشته باشند باز هم تفاوت‌های طبیعی و

^۱ Obligation de reserve

^۲ محسنی، حسن، اداره جریان دادرسی مدنی بر پایه همکاری و در چهارچوب اصول دادرسی مدنی، چاپ سوم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۳، ص ۱۴۷

^۳ بند ۱ ماده ۱ قانون جدید آیین دادرسی مدنی انگلستان مصوب ۱۹۹۸

مهارت های شخصی آنها غیرقابل اغماض خواهد بود. با این وجود نظام دادرسی برای به حداقل رساندن این تفاوت ها ابزارهای مختلفی را بکار می گیرد.

در قانون آیین دادرسی مدنی ایران مواد متعددی به وظایف طرفین دعوا اختصاص داده شده است. ماده ۴۸ ق. ج. آ. د. م. شروع رسیدگی در دادگاه را مستلزم تقدیم دادخواست اعلام و ماده ۵۱ به بعد همان قانون نیز شرایط دادخواست و ضمانت اجرای آنها را پیش‌بینی نموده است. خواهان باید در دادخواست، علاوه بر این که خود را به‌طور کامل معرفی می‌نماید (نام، نام‌خانوادگی، نام پدر و...)، مشخصات خوانده را نیز تصریح کند.^۱ تا از جمله خوانده در موقعیتی قرار گیرد تا بتواند طرح ایراداتی مانند ایراد^۲ بی‌نفعی خواهان و ایراد عدم توجه دعوا به خوانده را به عنوان دفاع مورد بررسی قرار دهد.

خواهان مکلف است، در دادخواست، خواسته را تعیین و بهای آن را عندالاقضاء، مشخص و آنچه را که از دادگاه درخواست دارد تصریح نماید.^۳ این امر خوانده را در موقعیتی قرار می‌دهد که نه تنها اصل استحقاق خواهان و یا میزان آن را، عندالاقضاء، مورد مناقشه قرار دهد بلکه با تمسک احتمالی به اعتراض به بهای خواسته^۴ زمینه تجدیدنظر یا فرجامی که خواهان، از این طریق در صدد بستن راه آن بوده است، را باز نماید تا امکان طرح دفاعیات خود و مورد مناقشه قرار دادن ادعاها و براهین رقیب را در مراجع عالی، به نحو مقتضی، فراهم آورد. اسباب و جهاتی که خواهان براساس آنها خود را مستحق مطالبه می‌داند، باید، به طوری که واضح و روشن باشد، در دادخواست تصریح شود و ادله و وسایلی که خواهان برای اثبات ادعاهای خود دارد، باید در دادخواست نوشته شود. اسامی و مشخصات گواهانی که خواهان به گواهی آنها استناد می‌نماید باید به طور صحیح معین شده و رونوشت و تصویر گواهی شده اسناد و نوشته‌های مورد استناد پیوست دادخواست شود.^۵

انجام موارد مذکور، خوانده را در موقعیتی قرار می‌دهد که بتواند ادعاها و براهین خواهان را مورد مناقشه قرار داده و دفاعیات خود را نیز، با لحاظ آنها، تهیه و تدارک نماید. قانون‌گذار، در احترام به برابری در دادرسی، ضمانت اجرای شرایط مزبور را به کیفیتی پیش‌بینی نموده که

^۱ - بند ۱ ماده ۲۱ ق. ا. م. ح.، بند ۱ و ۲ ماده ۷۱ ق. ق. آ. د. م. و بند ۱ و ۲ ماده ۵۱ ق. ج. آ. د. م.

^۲ - بند ۳ ماده ۳۶۴ ق. ا. م. ح.، بند ۲ ماده ۱۹۸ ق. ق. آ. د. م. و بند ۴ ماده ۸۴ ق. ج. آ. د. م.

^۳ - بند ۴ ماده ۱۸۶ ق. ا. م. ح.، بند ۴ و ۶ ماده ۷۲ ق. ق. آ. د. م. و بند ۴ و ۶ ماده ۵۱ ق. ج. آ. د. م.

^۴ - ماده ۶۳ ق. ا. د. م.

^۵ - ماده ۱۹۱ ق. ا. م. ح.، ماده ۷۶ ق. ق. آ. د. م. و ماده ق. ج. آ. د. م.

^۶ - مواد ۱۹۵ - ۱۹۳ ق. ا. م. ح.، مواد ۸۵ - ۸۳ ق. ق. آ. د. م. و مواد ۵۳، ۵۴ و ۵۶ ق. ج. آ. د. م.

۳۷۰.....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال یازدهم، شماره سی و نهم، بهار ۱۳۹۷

عدم رعایت آنها فوراً یا نهایتاً موجب رد دادخواست شده و دخالت قاضی در رسیدگی به دعوی خواهان و در نتیجه ضرورت دفاع خوانده منتفی گردیده و خواهان در پرونده مطروحه با شکست مواجه شود.

نقش و تکلیف از سوی خواهان، به ترتیب یادشده، علاوه بر مرحله بدوی در مرحله تجدیدنظر (مواد ۳۳۹ به بعد ق.ج.آ.د.م.)، فرجام‌خواهی (مواد ۳۷۹ به بعد ق.ج.آ.د.م.) و سایر طرق شکایت نیز الزامی است (مواد ۴۲۰، ۴۳۳، و ۴۳۵ ق.ج.آ.د.م.). انجام همه تکالیف فوق از طرف خواهان در صورتی ممکن است که وی به قوانین آشنایی داشته و تجهیزات لازم برای انجام آنها را نیز در اختیار داشته باشد.

خوانده پس از اطلاع از وقت جلسه نیز می‌تواند در جلسه دادرسی حضور یافته یا لایحه ارسال دارد (ماده ۹۳ ق.ج.آ.د.م.) در هر حال خوانده باید اصل و رونوشت اسنادی را که می‌خواهد به آنها استناد نماید در جلسه دادرسی مقرر حاضر نماید.

بنابراین، همان‌طور که ملاحظه می‌شود، خوانده نه تنها حق دارد به ادعاها و براهین خواهان پاسخ دهد بلکه چنانچه پاسخ مستلزم طرح ادعاها، ادله باشد، مکلف است، در اجرای اصل تناظر، این اقدام را در جلسه دادرسی، یعنی علی‌القاعده، در حضور خواهان معمول دارد. در نتیجه خواهان نیز از پاسخ خوانده مطلع گردیده و او نیز خواهد توانست، آنها را به نحو مقتضی، مورد مناقشه قرار داده و از حق دفاع بهره‌مند گردد.

در این بین دادگاه با ملاحظه قدرت و ضعف ادعاها و دفاعیات طرفین و دلایلی که ارائه می‌دهند حکم مقتضی صادر می‌کند. حال چنانچه خواهان و یا وکیل وی توانایی بیشتری از طرف مقابل داشته باشد می‌تواند با تهیه ادله مثبت و استفاده از ظرفیت های قانونی نتیجه دادرسی را به نفع خود کسب نماید. مثلاً اگر طرفین یا وکلای آنها از ایرادات و موعد طرح آنها مطلع باشند می‌توانند از ورود در ماهیت دعوا مانع شده و با طرح ایراد موجود با هزینه بسیار اندک و در زمان کم موجب خروج دعوا از دادگاه شوند. و یا با استفاده از ظرفیت‌های موجود در قانون به کمک دادگاه دلایل خود را که خارج از دسترس وی و یا در اختیار طرف مقابل یا ثالث است برای دادرسی تامین و در موعد مناسب از آنها برای رسیدن به نتیجه مطلوب در دادرسی استفاده کند. بنابراین برای رسیدن به نتیجه برابر در دادرسی‌ها طرفین و وکلای آنها علاوه بر اینکه باید برای موفقیت در دادرسی تلاش کنند باید نسبت به حفظ و رعایت عدالت متعهد بوده و حسن نیت و صداقت در دادرسی را نیز رعایت نمایند و از ظفره

رفتن در دادرسی یا توسل به شیوه‌های اطاله نیز بپرهیزند.^۱ وجود ضمانت‌های اجرایی عدم رعایت حسن نیت و عدالت و طفره نرفتن در دادرسی به همراه تعهدات حرفه‌ای وکلا در جهت تامین برابری در خروجی، امری ضروری و لازم می‌باشد.

نتیجه گیری:

صدور آرای متفاوت از دادگاهها در یک موضوع مشابه به جهت تفاوت های اصحاب دعوا امری طبیعی است ولی نظام دادرسی باید در جهت اجرای عدالت و تامین نظم مورد انتظار جامعه، تا حد امکان تجهیزات برابری را برای برطرف کردن تفاوت‌های موثر در دادرسی در اختیار آنها قرار دهد تا در شرایط برابری قرار گیرند.

صدور آرای متعارض در یک موضوع واحد موجب تقویت نقض عهد و سرازیر شدن انبوه دعاوی به دادگستری نیز خواهد شد. چون خوانده‌ها با اطلاع از نتیجه متفاوت دادرسی های قبلی امیدوار می شوند که در رسیدگی به خطای آنها نیز شاید حکمی غیر از آنچه باید باشد صادر شود و آنها با سواستفاده از این تشمت و نابرابری مدت بیشتری آنچه را به ناحق گرفته اند در اختیار خود نگه دارند. نتیجه رشد بی اعتمادی به دادگستری از بین رفتن مکارم اخلاقی ، سست شدن عهد و پیمانها در بین مردم و در نهایت آشفتگی و بی نظمی در امور حقوقی جامعه می شود.

دادگستری یکی از موثرترین و مهمترین ارکان حاکمیت عمومی است که در صورت سلب اعتماد عمومی از آن، جامعه نظم مورد انتظار خود را از دست خواهد داد و امنیت و اقتصاد به خطر خواهد افتاد. بنابراین بر متولیان نظام دادرسی است که با پیش بینی ابزارهای مناسب از بروز نابرابری در خروجی دادرسی جلوگیری کنند و در حد امکان عدالت و برابری را در تمام شئون دادرسی به اعلی درجه رعایت و تضمین نمایند.

بنابراین ضروری است که در حد توان با وضع قوانین صحیح و استفاده از یافته های نظام های حقوقی دیگر نسبت به رفع موانع برابری در نتیجه دادرسی اقدام و بدین طریق اجرای دادرسی عادلانه را تضمین کرد.

منابع:

^۱ - غمامی و محسنی، مجید و حسن، اصول دادرسی مدنی فراملی، نشر میزان، تهران ۸۶، صص ۸۹ و

- ۳۷۲.....تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال یازدهم، شماره سی و نهم، بهار ۱۳۹۷
- آشوری، محمد، بشیریه، حسین، هاشمی، سیدمحمد، یزدی، عبدالمجید، حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۳
- افشارنیا، طیب، مبین، حجت، اطاله دادرسی و توسعه قضایی، انتشارات خرسندی، ۱۳۸۹
- احمد السنهوری، عبدالرزاق، الوسیط فی شرح قانون المدنی الجدید، الاثبات، ج ۲، بیروت، نشر دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۵۲
- پرو، روژه، نهادهای قضایی فرانسه، ترجمه شهرام ابراهیمی، عباس تدرین و غلامحسن کوشکی، نشر سلسبیل، ۱۳۸۴
- پوراستاد، مجید، اصول و قواعد آیین دادرسی مدنی فراملی، نشر موسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی، ۱۳۹۲
- تبیث، مارک، فلسفه حقوق، ترجمه حسن رضایی خاوری، حسن، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۶
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، چاپ ۱۵، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۴
- حسینی، علیرضا، نقش وکلا و مشاورین حقوقی در روند تسریع دادرسی، نشریه وکالت، شماره ۱۱، ۱۳۸۱
- حیاتی، علی‌عباس، آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، نشر میزان، ۱۳۹۲
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، جلد ۲۲، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴
- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ سوم، انتشارات دراک، ۱۳۸۱
- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ دوم، انتشارات میزان، ۱۳۸۱
- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ پنجم، انتشارات دراک، ۱۳۸۵
- شهیدی، مهدی، سقوط تعهدات، انتشارات مجد، ۱۳۸۱
- طاهری تازی، میرمحسن، اصل برابری و عدالت مالیاتی در آیین حقوق بشر و حقوق مالیاتی نوین، چاپ دوم، نشر شهر دانش، ۱۳۹۳

دلایل نابرابری نتیجه دعاوی مشابه در دادرسی مدنی.....۳۷۳

-طه، فریده و اشراقی، لیلا، دادرسی عادلانه، چاپ دوم، میزان، ۱۳۹۳

-غمامی و محسنی، مجید و حسن، اصول دادرسی مدنی فراملی، نشر میزان، ۱۳۸۶

-کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، چاپ ۴۲، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۳، ص ۱۲۱

-محسنی، حسن، اداره جریان دادرسی مدنی بر پایه همکاری و در چهارچوب اصول دادرسی مدنی، چاپ سوم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۳

-کاشفی آج پیشه، علیرضا، جایگاه برابری طرفین دعوا در دادرسی مدنی و آثار حقوقی آن با مطالعه تطبیقی در اصول دادرسی مدنی فراملی، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما مجید غمامی، گروه حقوق خصوصی، دانشگاه علم و فرهنگ، ۱۳۸۸

-موسوی، افشین، اصل برابری سلاحها در آیین دادرسی کیفری، پایان نامه دکتری تخصصی، استاد راهنما علی خالقی، دانشگاه تهران، گروه حقوق جزا و جرم شناسی، ۱۳۹۲

-موسوی، افشین، اصل برابری سلاحها در آیین دادرسی کیفری، پایان نامه دکتری تخصصی، استاد راهنما علی خالقی، دانشگاه تهران، گروه جزا و جرم شناسی، ۱۳۹۲